

و بررسی قرار نمی‌گیرد. به بیان ساده‌تر، روح غزل‌های حافظ مورد شناخت واقع نمی‌شود. این ایراد به کسانی که تنها به شرح صوری اشعار حافظ می‌پردازند و به روح اشعار او توجه چندانی نمی‌کنند وجود دارد. البته این مسئله فقط مختص حافظ نیست و درباره اشعار دیگر شاعران مثل سعدی و مولوی هم به چشم می‌خورد. همین مسائل باعث شد تا در سال‌های اخیر کتابی با عنوان «حافظ و روح ایرانی» بنویسم و در این کتاب به شکل مبسوطی به شرح روح اشعار حافظ بپردازم. در اثری مثل «گلستان» هم نکاتی وجود دارد که اگر بخواهیم به درستی درباره آن تامل کنیم، می‌بینیم که کاربردش فقط به دوره‌ای که سعدی در آن زندگی می‌کرده مربوط می‌شده و امروز دیگر محلی از اعراب ندارد. چنان‌که اگر بخواهیم سعدی را به عنوان الگویی برای زندگی در نظر بگیریم، بسیاری از چیزهایی که در گلستان می‌بینیم، به کار زندگی امروز نمی‌آید.

با این اوصاف شما برای نگارش هر کدام از این مجلد‌ها از چه زاویه‌ای به زندگی و آثار این شاعران نگاه کرده‌اید تا برای خواندن آن برای مخاطب امروز تازگی داشته باشد؟

مهمترین نکته‌ای که وجود دارد و شاید کمتر کسی در این زمینه اطلاع داشته این است که برخی از نظریاتی که امروز به اندیشمندان و متفکران اروپایی نسبت داده می‌شود در حقیقت متعلق به شاعران خود ما بوده است. اما متاسفانه خیلی‌ها فکر می‌کنند که این سخنان، اولین بار در فلسفه غرب بیان شده است، در حالی که این طور نیست، من در بخشی از کتاب «مولوی چنان که هست» به مقایسه اندیشه‌های مولوی با فیلسوفان و روانشناسان مطرح غرب پرداخته‌ام. در واقع آنچه که کانت درباره این که عقل بشر قادر نیست به مسائل متافیزیک فکر کند، در اشعار مولوی و فردوسی هم وجود دارد. یا همین طور مسائلی که در حوزه روانشناسی چهره‌هایی مثل یونگ، آبراهام مازلو و... مطرح شده است عیناً در اشعار مولوی نیز هست. تاکیدی که مازلو بر «من» آدمی دارد در اشعار مولوی وجود دارد. من سعی کرده‌ام در این مجموعه به گردآوری این موارد در هر کتاب بپردازم تا خواننده‌ای که قصد مطالعه چنین کتابی را دارد بتواند به طور خلاصه و راحت بداند که هر کدام از این شاعران چه افکاری داشته‌اند، بی آن که مثنوی، حافظ و سعدی را بخواند. شاید برای تان جالب باشد اگر بگویم تعداد غزل‌های مولوی که با حرف «میم» تمام می‌شود به اندازه کل غزل‌های سعدی است! طبعاً اگر کسی می‌خواهد مولوی را بشناسد باید «دیوان شمس» را مطالعه کند که این کار از طاقت و حوصله نسل امروز که با اینترنت مانوس است و می‌خواهد با فشار دادن یک دکمه، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، به اطلاعات فوری دست یابد خارج است. بنا بر این حسن این کتاب‌ها در این است که وقتی خواننده به عنوان مثال، جلد «خیام چنان که هست» را در ۲۵۰ صفحه می‌خواند می‌تواند نسبت به او شناخت نسبی حاصل کند و دیگر لزومی ندارد تا تمام آثار علمی خیام را بخواند. یا درباره آثار دیگر شاعران به همین ترتیب.

همان‌طور که می‌دانید، ملاحظات و حساسیت‌هایی درباره ملیت چهره‌های بزرگ ادبی و علمی ایران وجود دارد و مولانا نیز یکی از آن‌هاست. اخیراً نیز فیلمی سینمایی درباره مولانا و شمس مشترکاً از سوی ایران و ترکیه ساخته شده. به نظر شما مدیریت فرهنگی برای حفظ میراث اندیشمندان و بزرگان ایرانی، چقدر موفق بوده و چه ملاحظاتی باید در دستور کار قرار گیرد؟

پرداختن به این موضوع، مثنوی هفتاد من می‌شود. در دهه‌های اخیر، مصادره چهره‌های فرهنگی و حتی آیین‌ها، شیوه‌های معماری و آلات موسیقی به وسیله کشورهای تازه به چرخ آمده، باب شده تا به این ترتیب برای خود هویت‌سازی کنند، ولی حقیقت این است که آفتاب را نمی‌شود با گل اندود. آیینی که نام پارسی «نوروز» دارد، از چه رو باید در یونسکو به نام چند کشور ثبت شود که یکی از آن‌ها ایران باشد؟ وقتی در یک کشور تازه متولد شده، اشعار فارسی نظامی را از اطراف آرامگاه او یا تیشه می‌تراشند و سعی دارند او را غیرایرانی معرفی کنند، از این سو کمترین واکنشی نشان داده نمی‌شود. یا وقتی بادگیر و برخی از آلات موسیقی به نام کشورهای تازه تاسیس ثبت جهانی می‌شود، هیچ حساسیتی ابراز نمی‌شود. از همه این‌ها گذشته، عدم توجه کافی به آثار تاریخی کشور؛ از جمله همین گنجنامه که چندی پیش بخشی از آن منفجر شد، نشانه‌های بارزی از کم توجهی مدیریت فرهنگی به عوامل هویت‌ساز است.

شگفت این‌که می‌نالند جوانان ما گرایش غربی یافته‌اند و از خود ریمیدهند! در خصوص مولوی نیز داستان از همین قرار است. در حالی که قونیه یکی از منابع مالی و گردشگری ترکیه شده، در اینجا هیچ تلاشی برای جذب گردشگر و معرفی آرامگاه و مناره شمس تبریزی نمی‌شود که شادروان امین ریاحی آن را با دلایل موثق، مربوط به مراد مولانا دانست. البته این مدیریت کلان از همین جامعه شکل گرفته است که شوربختانه حتی فرهیختگان نیز بی‌هیچ تاملی او را «رومی» می‌خوانند؛ یعنی نه تنها او را از دایره فرهنگ ایرانی بیرون می‌کنند، بلکه صبغه اسلامی را هم از او می‌زدایند.

مطلبی که شما می‌فرمایید را می‌توان ناشی از ضعف یا فقدان تحقیق و پژوهش در کشورمان تلقی کنیم؟

شوربختانه در دهه‌های اخیر با آثار ارزنده‌ای که در حوزه پژوهش صورت گرفته باشد مواجه نیستیم. به‌رغم این که یک روز را به این نام خوانده‌اند ولی مصداق «آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی» است. به ندرت اثری ارزشمندی در حوزه تحقیق و پژوهش پیدا می‌کنیم و حتی در پژوهشکده‌های کشور که تعدادشان شاید به هزار می‌رسد گاه تحقیقاتی صورت می‌گیرد که چندان بی‌مایه و پر از اشکال است که مسئولان پژوهشکده آن را به بازار نمی‌فرستند. تحقیق را از بین می‌برند یا خمیر می‌کنند تا به دست دیگران نرسد. متاسفانه کار پژوهش حتی به سطوح بالای علمی که دانشگاه‌ها باشند راه پیدا کرده به‌طوری که به عیان و علناً پژوهش و تحقیق دیگران به عنوان پایان‌نامه تحصیلی در تمام مقاطع کارشناسی گرفته تا دکترا بدون هیچ‌واهمی تبلیغ و خرید و فروش می‌شود. از همین مجمل می‌توان حکایت مفصلی خواند. به‌واقع وضع تحقیق و پژوهش در کشور به هیچ روی منطبق و برابر با آنچه در گذشته شناخته می‌شده و مایه افتخار فرهنگ ایرانی بوده و چهره‌هایی مثل دهخدا، بدیع‌الزمان فروزانفر و امثال این‌ها در این حوزه درخشیدند نیست و دیگر محققانی نظیر این اشخاص سراغ نداریم. به‌طوری که به جرات می‌توان گفت در دهه‌های اخیر حتی نمی‌توان یک چهره پیدا کرد همسنگ شخصیت‌های فرهنگی مثل حسن تقی‌زاده، احمد کسروی، پرویز خانلری، محمدجعفر محجوب، رعدی آذرخشی و مثل این‌ها که بشود آن‌ها را چهره‌های ماندگار به معنای واقعی کلمه نامید که در تاریخ این فرهنگ نامی ماندگار باشند. نتیجه این که در حوزه پژوهش هم کار و بار ما در همان سطحی است که در بقیه امور.

در سال‌های اخیر سررانه مطالعه در کشور ما به دلایل مختلف دچار افت و خیزهای زیادی شده و فضای مجازی هم در این زمینه مزید بر علت بوده است تا فاصله میان افراد و کتاب عمیق‌تر شود، خود شما فکر می‌کنید مهمترین راه کاری که می‌توان در برقراری پیوند دوباره میان مردم و کتاب انجام داد چیست؟

متاسفانه صنعت نشر ما در شرایط کنونی وضع نابسامانی دارد، طبیعی است که اگر بخواهیم یک بنای ماندگار و مستحکم بسازیم باید در چه اول این بنا دارای فونداسیون و زمینه استواری باشد. در سال‌های اخیر با شدت گرفتن تنگناهای اقتصادی، ناشران جدی و فعال کم‌کارتر شده‌اند و از عهده هزینه چاپ و نشر کتاب بر نمی‌آیند. حالا بماند که برخی از دفاتر نشر و کتابفروشی‌ها هم به واسطه آسیب‌های اقتصادی رو به تعطیلی رفته‌اند که این مسئله هم در نوع خود، ضایعه‌ای در حوزه نشر به شمار می‌رود. از سوی دیگر، تیراژ کتاب در سال‌های اخیر عملاً سقوط کرده و حتی به ۱۰۰ نسخه یا پایین‌تر از آن رسیده است. در چنین شرایطی که وضعیت نشر اسفبار است چگونه می‌توان انتظار داشت که یک نهال پژمرده، میوه‌های شیرینی در برداشته باشد. درست است که در این سال‌ها، با برگزاری هفته کتاب، نمایشگاه بین‌المللی کتاب و... تلاش‌هایی برای ایجاد پیوند مطالعه با عامه مردم ایجاد شده است، اما باید ببینیم که آیین‌هایی از این دست به تنهایی نمی‌تواند به ترویج و تقویت کتابخوانی در سطح جامعه یا همین طور، گسترش بازار کتاب کمک کند. هر چند نباید از نظر دور داشت که در این سال‌ها قدم‌هایی در این زمینه برداشته شده، اما باید دید که این قدم‌ها چقدر مثمر‌تر بوده و چه دستاوردی را در پی داشته است. اگر می‌خواهیم کتابخوانی نیز در کنار فارغ از مناسبات مقطعی، هم‌چنان در جامعه جاری و ساری باشد، باید به این نکته توجه داشته باشیم که تمام شاخه‌های فرهنگی مانند حلقه‌های یک

زنجیر، به هم پیوسته هستند و زمانی می‌توان به حوزه نشر دل بست که تمام حلقه‌ها به درستی عمل کنند. وضعیت اقتصادی، امروز تاثیر مستقیمی بر حوزه نشر گذاشته و معضلاتی نظیر گرانی کاغذ و هزینه‌های چاپ منجر به افزایش قیمت کتاب شده است، در نتیجه اهل مطالعه که شاید در ماه چند کتاب تهیه می‌کرده‌اند، حالا کمتر از عهده خرید کتاب بر می‌آیند. یکی از کتاب‌های این مجموعه با عنوان «حافظ چنان که هست» دو سال است که در انتظار مجوز نشر به سر می‌برد فارغ از معضلات نشر، ممیزی را باید یکی دیگر از عواملی دانست که پروسه انتشار کتاب را طولانی کرده و به دلزدگی اهل فرهنگ منجر می‌شود. آنچه مسلم است این که اگر می‌خواهیم حوزه نشر رونق دوباره‌ای پیدا کند، باید در کنار برگزاری رویدادهایی مثل هفته کتاب، تلاش شود تا حلقه‌های این صنعت به درستی در جای خود قرار بگیرند. وقتی حلقه‌های یک زنجیر از جنس چدن باشند، نمی‌توان انتظار داشت که حلقه نشر زین باشد. با این حال، امیدوارم با تغییراتی که در وزارت فرهنگ جدید ایجاد شده است، حساسیت‌های بی‌مورد نسبت به آثار نویسندگان و مترجمان که موجب خشکاندن قلم‌های مستعد می‌شود برداشته شود تا اهل قلم بیش از پیش، دست و دلشان به سمت خلق اثر برود.

ایجاد فاصله میان افراد جامعه و کتابخوانی باعث شده است تا نسل امروز آشنایی و شناخت چندانی نسبت به مفاخر ایران زمین نداشته باشد، به نظر شما این عدم شناخت در دراز مدت چه لطماتی را از منظر فرهنگی به جامعه ما وارد می‌کند؟

مهمترین آسیبی که در پی دارد این است که در درجه اول، باعث هویت زدایی می‌شود. اگر هویت ملی نادیده گرفته شود به این معنی است که از ایرانی بودن خود دور افتاده‌ایم، حال آن که تمام مفاخر فرهنگی و علمی، هویت ما را تشکیل می‌دهند. برای مثال، فردوسی هویت‌ساز است و اگر کسی این شخصیت را به درستی نشناسد و درباره خدمات او به زبان فارسی اطلاعاتی نداشته باشد به این معنی است که هویت ایرانی خود دور افتاده و یا آن را درست درک نکرده است. زمانی که انسان از هویت ملی خود جدا می‌افتد تهی می‌شود. در حالی که هویت؛ او را از سایر ملت‌های دیگر متمایز می‌کند، از این جهت چهره‌های مشهور ادب فارسی هویت ما هستند. یکی از ایراداتی که به نسل امروز وارد است این است که می‌خواهد بدون دود چراغ خوردن یک شبه ره صد ساله برود. نکته دیگر این که برخی تصور می‌کنند، ادبیات ما از نیما به این طرف شکل گرفته است، در حالی که فرهنگ ایرانی ریشه در ادبیات کهن دارد. بی‌تردید، نسل امروز اگر به هویت گذشته پی نبرد نمی‌تواند به ایرانی بودن خود افتخار کند.

چطور می‌توان هم هویت ملی را حفظ کرد و هم آن را به نسل‌های بعدی انتقال داد؟

همان‌طور که توضیح دادم، هر آنچه که بدون هویت باشد یعنی از صفت خالی است و به این معنی است که وجود ندارد. در این زمینه فقط صحبت از مرز پرگهر نیست، بلکه باید این نکته را در نظر بگیریم که هر سرزمینی برای خود دارای ارزش‌ها و فرهنگی است که هویت منحصر به فرد آن کشور را تشکیل می‌دهد. حالا هر چقدر آن سرزمین دیر پاتر باشد طبعاً هویتش هم محکم‌تر خواهد بود. ایران جزو چهار پنج کشور قدیمی است که در خاک خود، آثار ارزنده و اندیشه‌های بسیار عمیق را پدید آورده است. وقتی بسیاری از اندیشه‌هایی که در این خاک برآمده را با دیگر کشورهای باستانی دنیا مانند رم، یونان، چین، مصر و... مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که هیچ کدام از این سرزمین‌ها به اندازه اندیشه‌هایی که از ایران برآمده است قدمت ندارند. به عنوان مثال، به جز ایران، مردمان کدام کشور بوده‌اند که اولین بار به این مسئله اشاره کرده‌اند که جهان در شش روز به وجود آمده و در روز ششم انسان خلق شده است؟ کدام کشور برای اولین بار گفته است که خداوند نور مطلق است؟ اگر بخواهیم در این زمینه مثال بیاوریم، تعداد مواردی که اشاره خواهیم کرد از اندازه یک گفت‌وگو بیشتر خواهد شد. حرف من این است که ایران از جمله کشورهای است که نمونه آن را به لحاظ اندیشه و معنوی بودن، در هیچ کدام از کشورهای باستانی نمی‌بینیم. آنچه مسلم است این که باید این میراث ارزشمند را به نسل امروز نشان دهیم تا بداند که چه گنجینه تکرار نشدنی و پر عظمتی را در اختیار دارد. به قول کانت: حقیقت آن است که در عمل مفید افتد.